



تماشاگران

مایکل فرین | مسعود خانی

نمایشنامه‌های انگلیسی (۱)

تماشاگران

مایکل فرین

تماشاگران

نمایشنامه‌ای در یک پرده

ترجمه مسعود خانی



نشر بوم

تماشاگران

نویسنده: مایکل فرین

مترجم: مسعود خانی

Bloomsbury Publishing نسخه

منتشرشده در سال ۲۰۱۶ میلادی

ویراستار و نمونه‌خوان: احسان زیورعالم

سال انتشار: بهار ۱۴۰۲ خورشیدی

صفحه‌آرا: استودیو متفه

با تشکر از محمد فتحی

Audience: Michael Frayn

Translation: Massoud Khani

Editor: Ehsan Zivaralam

Special Thanks: Mohammad Fathi

۲۰۲۳ March

هرگونه استفاده و بهره‌برداری از این اثر (نظیر ساخت فیلم یا سریال یا اجرای صحنه، کتاب صوتی، نمایشنامه‌خوانی و...)،

منوط به اجازه کتبی از مترجم است.

عکس روی جلد اجرای آن آپلین در پاییز ۲۰۲۱.

نشر بوم

واژه Audience، واژه مناقشه‌برانگیزی است برای ما گویشوران زبان فارسی. واژه‌ای که در ریشه‌های لاتین خود اشاره به خطاب قرار گرفتن و مواجهه با امری صوتی است، با گسترش دنیای تئاتر و سینما به افرادی اطلاق شد که برای تماشای اثر نمایشی، روی جایگاه مخصوص خود نشسته و خیره به صحنه یا پرده، علاوه بر دیدگان، از گوش‌هایش هم بهره می‌برد. او دیگر خطاب قرار نمی‌گرفت، او به یک تصویر متحرک روبه‌رو می‌شد. شنیدار و دیدار در هم تنیده می‌شد و این واژه Audience گویی از معنای خود فراتر رفته است. واژه دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد و این مسأله برای ما در فارسی می‌تواند مناقشه‌برانگیز شود. البته در فارسی از واژه عربی «مخاطبان» در ترجمه Audience بهره برده شد که همان معنای نعل به نعل آن است؛ اما برای آنکه در سالن تماشاخانه نشسته و اثری حتی کلاسیک می‌بیند که دیوار چهارم، مرز نامرئی میان او و اثر می‌شود، چیزی به عنوان خطاب قرار گرفتن وجود ندارد. او صرفاً چیزی می‌بیند و در کنارش می‌شنود. در سال‌های اخیر از همین رو واژه «تماشاگران» بیش‌تر در میان مترجمان رواج پیدا کرده است. اگرچه در اشکال مدرن هنر اجرا، خطاب قرار گرفتن از تماشا کردن اهمیت بیش‌تری پیدا کرده است؛ اما باز در آن خطاب قرار گرفتن نوعی امر تماشا کردن حاکم است. از همین رو، در متن مایکل فرین وضعیتی مناقشه‌برانگیز رخ می‌دهد. عده‌ای در مقام Audience در سالن تماشاخانه نشسته‌اند و اثری را تماشا می‌کنند. هیچ صدایی از سوی صحنه نمایش شنیده نمی‌شود و هر آنچه هست، واکنش‌های Audience نسبت به رویدادهای تماشا شده است. پس بهتر دیدیم همگام با مترجمان، در عنوان نمایشنامه مایکل فرین از واژه «تماشاگران» بهره ببریم.

تماشاگران برای نخستین بار چهارم اکتبر ۱۹۸۷ میلادی در کالین بلیکلی در جشنی در لیریک تیه‌تر لندن اجرا شد. با پردهٔ دوم افزوده، با عنوان بین، بین، بین توسط مایکل کادرون در آلدویچ تیه‌تر لندن در ۱۷ آوریل ۱۹۹۰ اجرا شد.

بازیگران:

آماندا	سرنا گوردن	لی	استیون مکینتاش
چارلز	مایکل سیمکینز	کیث	استفن فرای
بابی	جویس گرنت	رجینالد	جان آرتور
مریل	کن واین	آیلین	پت کین
هلنا	گابریلیه دریک	وندی	لیزا جاکوبز
جوآن	مارگارت کورتنی	راهنمای سالن	جین ماکفورد
کوئنتین	رابین بیلی		

کارگردان	مایک اوکرن
طراح صحنه	کارل تامز
طراح نور	دیوید هرسی

شخصیت‌ها:

جوآن (F ۱۳)

هلنا (F ۱۴)

کوئنتین (G ۱۲)

لی (G ۱۳)

وندی (G ۱۴ و بعدا G ۱۵)

چارلز (G ۱۵ و بعدا F ۱۵)

رجینالد (G ۱۵ و بعدا G ۱۴)

آماندا (G ۱۶ و بعدا F ۱۶)

ایلین (G ۱۶)

کیث (H ۱۸)

بابی (I ۱۶)

مریل (I ۱۷)

راهنمای سالن

قوس پروسنیوم از پشت دیده می‌شود. اندک دقایق نهایی پیش از شروع نمایش، چراغ‌ها آرام آرام روشن می‌شوند تا آشکار شوند، نسبتاً کم‌نور، نوعی تصویر آینه‌ای از سالن نمایش، با حضار مخاطب، با نمایشی از نشستن روی صندلی‌هایشان به کمک راهنمای سالن، خرید بلیت برنامه‌ها، درآوردن کت‌ها و گپ‌زدن.

همه آنچه می‌توان از این سالن تماشاخانه دوم مشاهده کرد، در واقع بخشی از غرفه‌ها با یکی از راهروها و درهای ورودی پشت آن است. دوازده صندلی در قسمت‌های مختلف بخش مرکزی تعریف شده است: چهار صندلی پهلوی به پهلوی در نزدیک‌ترین ردیف به جلو (ردیف F) پنج صندلی پشت سر قبلی (ردیف G)؛ یکی در ردیف پشت سر قبلی و خارج از آنها قرار می‌گیرد (ردیف H) و دو صندلی کنار هم در پشت سر عقب‌ترین ردیف (ردیف I). [به پلان یک در انتها مراجعه کنید.

با شروع نمایش، نه نفر از تماشاگران در این سیزده صندلی می‌نشینند.

در I ۱۶ و I ۱۷ در عقب- زوجی آمریکایی: بابی، در پنجاه سالگی و در فرماندهی و مریل، در هفتاد سالگی و بدون هیچ چیز زیادی، حتی مشاعر خود را کنترل نمی‌کند.

در H ۱۸ - کیث، در چهل سالگی و لباس‌هایی معمولی و نامرتب پوشیده.

در G ۱۲ - کوئنتین، که پنجاه سال دارد و همه چیز را در مورد تاثیر می‌داند. در کنار او، در G ۱۳ - لی، که در اواخر نوجوانی است و هیچی درباره چیزهای مختلف نمی‌داند.

در G ۱۵ - چارلز، مرد میان‌سالی که به طرز چشم‌گیری نسبت به همراهش، آماندا، در G ۱۶ توجه می‌کند، کسی که به نظر می‌رسد توسط پلیس گرفتار می‌شود.

در F۱۳- جوآن، در شصت سالگی و در کنار او در F۱۴ - دخترش هلنا، زنی حواس پرت در چهل سالگی.

G۱۴ و F۱۵ و F۱۶، اشغال باقی می‌مانند.

راهنمای زن سالن کنار در دولنگه در پشت مستقر شده است. [به پلان دو در انتها مراجعه کنید.

موسیقی. راهنمای زن سالن درها را می‌بندد. چراغ‌های اطراف کم‌نور می‌شوند. پس چراغ‌های روی صحنه هم کم‌نور می‌شوند. لحظه‌ای تاریکی و سپس تماشاگران با نورپردازی دوباره از صحنه‌ای عیان می‌شوند که با آن روبه‌رو می‌شوند، جایی است که ما نشسته‌ایم.

جوآن (بچ‌بچ‌کنان به هلنا) ... پس بهش گفتم. گفتم «چهل پوند»...

هلنا هشش. (او نشان می‌دهد که پرده بالا رفته‌است.)

جوآن (خیره به جلو) اوه، بله.

مکث.

جوآن (زمزمه‌کنان به هلنا) «و شامل تحویل و سوار کردن میشد»...

او با اکراه مکالمه را رها می‌کند. همه لحظاتی در سکوت به ما خیره می‌شوند.

آماندا (با خودش، گیج و عصبانی، با لحن مکالمه‌ای معمولی و در سطح مکالمه‌ای عادی) این قراره کجا باشه؟

جوآن (به همین ترتیب به خودش) همه اینا واسه چیه؟

کوئنتین (به همین ترتیب) تو رو خدا چه جوری آخه...؟

بابی (به همین ترتیب، خوشحال) انگار خیلی واقعیه!

چارلز (به همین ترتیب) ما تو تئاتر درستی هستیم؟

آنها سعی می‌کنند لیست برنامه‌ها را بخوانند.

هلنا (می‌خواند) پرده اول...

آماندا (می‌خواند) سالن تئاتر...

چارلز (می‌خواند) عصر.

آماندا اوه نه.

هلنا آخه عزیزم.

کوئنتین خدا به دادمون برسه.

چارلز فکر کردم موزیکاله.

بابی نمی‌تونم باور کنم اینجاییم! ماه‌عسل مون، روز دوم!

مریل (با صدای رسا و پیچ‌کنان به بابی) پاپ کورن کجاست، دختر عزیزم؟

بابی (با صدای رسا، پیچ‌کنان، به مریل) الان فقط سکوت، پسر کوچولو.

کوئنتین (با غم و اندوه به خودش) قرار بود اینها آدم‌های عادی باشن، آره؟

همه آنها به همان روش ادامه می‌دهند - هرکدام با لحن
مکالمه‌ای معمولی با خودشان صحبت می‌کند و صدایشان برای
دیگران قابل شنیدن نیست.

لی (به طرزی مشکوک) این آدم‌ها - که قراره همه‌اشون مته هم باشن،
نمادین یا چیزی شبیهش، هستن؟

آماندا (بدبینانه) قراره ما باشن، آره؟

بابی اونا خیلی واقعی به نظر میرسن!

چارلز (با غم و اندوه) انگار تازه تو خیابان قدم زده باشن.

هلنا انگار همه چی یه کمی واسه‌ام مدرنه.

کوئنتین اونا این کارو تو اون نمایش انجام دادن اسمش چی بود، تو دهه سی.

چارلز فکر می‌کنم این داره یه جورایی یه راهپیمایی با تجهیزات سنگین تو
زمین‌های دشوار میشه. بهتره بریم سر وقت جیره‌ها.

او جعبه شکلاتی به آماندا می‌دهد.

جوآن خب، فکر می‌کنم این چیزیه که اون زنه دوست داره.

چارلز به هر حال، انگار یه جور جذابیت بدشگونی داره.

آماندا (شکلات‌ها را پاک می‌کند) یه جایی یه چیزایی در مورد این خوندم. قراره
همه‌اش همین باشه - نمی‌دونم، همینه - این چی بود...؟

چارلز و شاید ما فقط می‌تونستیم بیست دقیقه با ماشین برگردیم.

آماندا	(به خودش) کاش اونا دیگه خیره نمی‌شدن! من از نمایش‌هایی که بهت هم‌نظری می‌کنن متنفرم. چرا اونا فقط به هم نگاه نمی‌کنن؟ ما قراره احساس کنیم درگیر شدیم، نه؟
هلنا	این جین بود که اینو توصیه کرد. البته این جین بود که اون یکی رو توصیه کرد که همه لباس‌هاشون رو درمیارن.
جوآن	(متفکرانه) جوونکی که اونجاست، کراواتش رو شل کرده.
آماندا	اونا واقعاً نمی‌تونن ما رو ببینن، می‌تونن؟
مریل	(درگوشی با بابی) اونا چی میگن؟
بابی	(درگوشی با مریل) هش!
مریل	چییه؟
بابی	اونا نیستن.
مریل	چی نیستن؟
بابی	نگو.
مریل	چی رو نگم؟
بابی	هیچ چی نگو! اونا فکر می‌کنن.
مریل	فکر می‌کنن؟
بابی	هش!
مریل	درباره چی فکر می‌کنن؟
بابی	باید حلش کنی.
مریل	چییه؟
بابی	بعدا بهت میگم! هش!

مریل (به خودش) فکر می‌کنیم؟ ما قراره اینجا بشینیم و فکر کنیم، «اونا به چی فکر می‌کنن؟» می‌دونم اونا به چی فکر می‌کنن. فکر می‌کنن، «این آدم‌ها به چه کوفتی فکر می‌کنن؟»

کیث خنده داره، نه؟ بهترین کار رو می‌کنی تا نمایش متناسب با زندگی تماشاگرها بشه. سعی می‌کنی دربارهٔ آدمایی بنویسی که می‌تونن تشخیص‌شون بدی. چه اتفاقی می‌افته؟ اونا تشخیص میدن؟ اونا ارتباط برقرار می‌کنن؟

آماندا اما واسه چی همهٔ اونا انقدر بازیگرتور به نظر میان؟

کیث فکر می‌کنم اونا فقط دارن سعی می‌کنن مته بازیگر درک بشن.
کوئنتین هیچ کدوم از اونا رو نمی‌شناسم.

لی همهٔ اونا معروفن، مگه نه؟ ما قراره اونا رو بشناسیم، نه؟

کوئنتین اوه، نه اون زنه! اون تو همون چیز سر ماسماسک بود.

لی اوه، آره، اون تو این تبلیغ تجاری با همون یارو بود که تو اون چیز دیگه هم بود.

کیث واسه چی من باید اینجا بشینم و خودم رو در معرض این تحقیر قرار بدم؟ (او یک صندلی خالی در ردیف G می‌بیند). آه و یه صندلی خالی. فقط چهار ماه داره اجرا میشه و حالا یه صندلی خالی تو ردیف G هم وجود داره... خدای من، دو تا جای دیگه تو ردیف F هست.

کوئنتین فقط منتظر تو اومدن رُدی (روح در زبان ایرلندی) بیچاره‌ام.

کیث فقط اینجا چون ردی بیچاره مرخصیه.

کوئنتین این تنها دلیلیه که اومدم - دیدن ردی.

کیث این تنها دلیلیه که اومدم - دیدن هنرپیشهٔ علی‌البدل.

کوئنتین چهار ماه همچین چیزی - جای تعجب داره که اون دیگه به کلینیک برنگشته.

- کیث** خنده‌ای که اینجا شروع میشه، به هر حال... باید یه خنده اینجا باشه...
- مریل** یه کمی چشم‌هام رو می‌بندم. همینه منو بیدار می‌کنه.
- کیث** نه؟ خب، اونجا که خنده‌دار بود. دو دقیقه چشم‌هات رو از یه نمایش برمی‌داری و چیز بعدی که می‌دونی، نیمه‌ خالی تئاتره و همه‌ خنده‌ها از بین رفته.
- کوئنتین** آه، اینجا یه عزیز قدیمی اسمش چی‌چی بود، هست. اما عروسک خیمه‌شب‌بازی طفلی چی پوشیده؟
- بابی** لباس‌هایی که می‌پوشن رو دوست دارم.
- هلنا** مسخره است، تو سن اون، همچین لباسی تنش کرده.
- آماندا** (سرتکان می‌دهد) یه لباس شبیه به اون دارم.
- جوان** شاید اون الگو رو تو مستراح طبقهٔ پایین امتحان کرده باشم.
- بابی** همه چی تحت مراقبت. همون چیزیه که عاشقشم. همهٔ مردم خیلی خوشگل چیده شدن. اینا همه یه جایی مین. یه کسی همه چیز رو فهمید.
- سر مریل با حرکت تند و سریع به جلو حرکت می‌کند.
چشمانش را باز می‌کند.*
- مریل** هیچ جایی واسه سرک کشیدن نیست. همون چیزیه که ازش متنفرم.
- کیث** فکر می‌کنم اونا شروع به استقرار کردن. شاید خندهٔ بعدی نصیبم بشه.
- مریل** (چشم‌هایش دوباره بسته می‌شوند) یکی از این شب‌ها بالاخره درست می‌افته رو غلتک.

مردم دوباره در صندلی‌های خود شروع به حرکت و جنبش می‌کنند.

کیث نه؟ اونا نگران چین؟

هلنا فکر می‌کنم اینجا قراره زبان باشه. اینم یه نوعی نمایشه... منظورم اینه، مهم نیست. فقط نگران مادرم. می‌دونم باید تو فکر چیه.

جوآن در عجم چند بار یه دفعه مجبور به تمیز کردن این پارچه رو صندلیا میشن...

کوئنتین به هر حال، این یه درمان واسه او مرده.

لی منظورم اینه، چه اتفاقی می‌افته؟ قراره از این لذت ببرم یا چی؟

کوئنتین می‌دونم واسه این پسرها لذت اولین چشیدن مزهٔ تئاتر زنده چقدر معنی داره.

لی مثله، چرا فقط من؟ تنها کسی نیستم که درامای سطح بالا رو میام...

کوئنتین واسه اونا خیلی ارزشمنده چند لحظه دیگه از سر جاشون بلندشون کنن.

لی عن قریب وقتی کارش تموم بشه، قراره منظوری داشته باشه، چه فکری می‌کردم؟ چه احساسی داشتم؟

کوئنتین شانس آورد تا بگه اونا واقعاً به چی فکر می‌کنن و چه احساسی دارن.

لی منظورم اینه، از کجا بدونم؟ ما این یکی رو انجام ندادیم، مگه نه؟

سکوت.

کیث خوبه؟

هلنا (ناگهان) چیزی که بابتش ناراحتم اینه همه اونا اوقات فوق‌العاده‌ای دارن، فحش میدن و لباس‌هاشون رو در میان و این دوروبر می‌شینن انگار صاحب اینجان - و حسابی ازش کیفور می‌شن؛ چون اینجا داریم اونا رو تماشا می‌کنیم. با این وجود، ما اینجا نشستیم، با لباس‌هامون و دهن‌های بسته‌امون و نه به اندازه لطف شما - کسی کوچک‌ترین توجهی هم نمی‌کنه!

کیث خوبه. بله. نکته منصفانه‌ایه. بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. الان...

مکث.

مریل (چشمانش را باز می‌کند) چه چیزای عالی‌ای. کی تموم شد؟

چارلز اونا باید زمان پایان نمایش رو تو برنامه بذارن.

همه دوباره جابه‌جا می‌شوند.

کیث بی‌خیال! دوباره فکر کردن درباره شام رو شروع نکن.

کوئنتین من تو اون جای کوچولو اون‌ور جاده میز رزرو کردم.

چارلز یا اگه تو این فاصله رفتیم...

هلنا می‌تونیم تو این فاصله بریم...

جوآن تو این فاصله برو...

هلنا فقط اون نمی‌تونه، البته...

جوآن فقط اون پول بلیت رو داده.

هلنا اون اصرار داشت تا پایان تلخ اونجا بشینه، حتی تو اون جایی که همه لباس‌هاشون رو درمیارن.

جوآن تا همین الانش هم ژاکتش رو درآورده.

چارلز گفت هشتاد دقیقه تو ماشین، هشتاد و پنج دقیقه...

کیث اگه مراقب نباشی، فاصله‌ای در کار نیست. یه وقفه می‌خوای؟ می‌خوای امشب بری خونه؟ خُب، پس، با اون دست و پنجه نرم می‌کنی و شروع به فکر کردن درباره‌ی خنده‌های بعدی می‌کنی. سکوت. تمرکز.

مریل چشمانش را باز می‌کند و سرفه می‌کند. کیث برمی‌گردد و نگاهی به او می‌اندازد.

کیث درسته. متشکرم. جلوش رو بگیر. همون جا دست نگه‌دار.

هیچ‌کس متوجه کیث نمی‌شود. او صورت‌اش را جلو می‌برد و بلافاصله مریل دوباره سرفه می‌کند.

کیث اوه، نه!

کیث روی پاهایش می‌پرد و به مریل خیره می‌شود تا جایی که متوقف شود. اما در این زمان چارلز نیز سرفه را شروع کرده‌است. کیث از پشت صندلی‌ها می‌پرد تا پشت چارلز معلق بماند، کسی آن را ندیده‌است. گویی قصد دارد او را بکشد.

کیث دوباره برمی‌گرددی سر خونهٔ اولت!

چارلز متوقف می‌شود.

کیث درسته. خودش. بدون هیچ کس دیگه‌ای.

اما اکنون لی دست به کار شده است. کیث جهشی به عقب می‌کند تا به نوبهٔ خود او را تهدید کند. اما لی تاکنون واقعا از دلیل مزاحمت آگاه بوده است. او دستمالی را در دهانش فرو می‌کند و بی‌صدا می‌لرزد و نمی‌گذارد تا نفسش آزاد شود. کیث کینه‌جویانه او را تماشا می‌کند.

کیث همینه. فقط تو خفه‌خون بگیر.

به تدریج همه از رنج‌های لی آگاه می‌شوند و تلاش زیادی می‌کنند تا برگردند و نگاهی نیاندازند. کیث معذب تماشا می‌کند.

جوآن کسی از کوره در رفته؟

کیث نه کسی جوش نیاورده.

هلنا کسی داره مریض میشه؟

کیث نه، نه، نه! فقط ذهن خودت رو بذار پای نمایش.

آماندا کسی باید یه کاری بکنه.

چارلز احتمالاً فقط یکی از بازیگرهاست. این یه جور نمایشه.

هلنا سرت رو برنگردون.

کوئنتین (به لی، عاجزانه) روبه راهی؟ الان بهتره؟ (به دیگران.) واقعاً این پسر رو نمی شناسم. فقط یکیه تو این گروه درام.

بابی نفس عمیق بکش.

کوئنتین سعی کن نفس نکشی.

کیث (مؤدبانه) اگه می خوای بمیری، فکر می کنی باید خارج خونه انجامش بدی؟ ما فقط وسط پرده ایم.

لی ناگهان چهار دست و پا بالای سر کوئنتین می رود و با عجله بیرون می رود.

کیث خیلی معقول. فقط...

درها به هم می خورند.

در رو محکم نکوب به هم.

صدای وحشیانه رگبار سرفه از بیرون می آید و در اطراف راهروهای خالی پژواک می کند.

آماندا یکی باید بره دنبالش.

کوئنتین توقعم اینه دوست داره در آرامش باشه.

کیث (در حال برگشت به سر جایش) می دونستم! یکی داره می میره! از اون مرگ‌های تماشاگره! قراره ده دقیقه دیگه طول بکشه تا اونا رو پس بگیره! احتمالاً حتی نمرده. ما تازه به یکی دل بستیم و اون دوباره سینه‌خیز میاد و همه اونا به هر حرکتی که اون می کنه گوش میدن و ده دقیقه دیگه است که می‌مونه...

لی دوباره سینه‌خیز به داخل می‌آید.

کیث زنده است. می‌دونستم.

لی با دقیق‌ترین سکوت به مکان خود می‌خزد و همچنان دستمال را در دهانش نگه می‌دارد. کوئنتین می‌ایستد تا به او اجازه عبور دهد، به نظر نگران است.

کوئنتین (نحوه‌کنان) روبه‌راهی؟

جوآن حالش خوبه؟

آماندا مطمئنم حالش خوبه؟

هلنا قرار نیست دوباره مریض بشه؟

لی می‌نشیند. کیث به جلو خم می‌شود تا چهره او را تماشا کند. سرانجام لی دستمال را کنار می‌گذارد.

لی

خُب، هیچ‌کی متوجه نشد، هیچ‌کی متوجه نشد. فقط یه جوهرهایی نفسم رو واسه بقیه عصر نگه می‌دارم.

کیث به صندلی خود تکیه می‌دهد. بلافاصله مریل دستمال خود را بیرون آورده و بی‌وقفه و ارادی فین می‌کند. شخص دیگری دستمالی در می‌آورد و شروع به فین کردن می‌کند، در حالی که مریل دوباره چشمانش را می‌بندد. کیث سرش را در دستانش فرو می‌برد. بالاخره وقتی فین کردن فروکش می‌کند، صدای آرام دیگری به گوش می‌رسد - ساعت زنگ‌دار الکترونیکی.

همه به جز مریل که خوابیده، به تدریج از آن آگاه می‌شوند. همه آنها با ناراحتی اطراف را می‌گردند و سعی بر کشف منشأ صدا دارند.

مریل

وقت بلند شدن؟

بابی

هشش. دوباره بخواب، پسر جون.

سوءظن کیث در نهایت به چارلز ختم می‌شود. با تهدید به سمت وی پیش‌روی می‌کند و پشت سرش می‌ایستد. به تدریج بقیه به همین نتیجه می‌رسند. همه آنها از پهلوی به چارلز نگاه می‌کنند. کم‌کم چارلز خودش می‌فهمد، مثل مردی در آگهی دئودورانت که متوجه می‌شود همه به او نگاه می‌کنند. با دقت ساعت مچی خود را چک می‌کند. با نهایت احتیاط تمام جیب‌هایش را لمس می‌کند. مواظب است که مثل قبل سروصدا نکند. کیف‌دستی‌اش را باز می‌کند و محتویات آن را بررسی می‌کند. کاغذها را از پوشه‌ها خارج می‌کند. آنها را به

موقع بازیابی می‌کند. کیث به احتمالی واکنش نشان می‌دهد که برآمده از تولید یک تلفن همراه است. بسته‌بندی سلفون شکلات‌ها باید بی‌صدا در دامن آماندا قرار گیرد.

کیث دقیقاً ده ثانیه دیگه بهت فرصت میدم تا جلوی این سروصدا رو بگیری. بعدش می‌کشمت. ده ثانیه.

چارلز به ساعت مچی‌اش نگاهی می‌اندازد تا ده ثانیه را زمان‌بندی کند. کم‌کم سوظن وحشتناکی به سراغش می‌آید. ساعت را کنار گوشش می‌گذارد. آن را از گوشش جدا می‌کند و لمس می‌کند. صدا قطع می‌شود. نوک انگشتانش را به سمت صندلی خود برمی‌گرداند، همه به او نگاه می‌کنند و سرش را پشت صندلی جلویی پنهان می‌کند. سپس ناگهان همه سرهای دیگر برای تماشای صحنه به عقب برمی‌گردند. سکوت. همه به صحنه خیره شده‌اند. سر کیث با شدت و تعجب بالا می‌آید.

کیث چی؟ چی؟

بابی اوه اوه! یه اتفاقی داره می‌افته!

هلنا (منزجر) اوه، نه!

کیث (متوجه می‌شود) اوه. اونکه.

هلنا سکس. سکس. سکس.

لی چی؟ کجا؟ چه خبره؟

هلنا زن و شوهر تو اون غرفه‌ها.

آماندا مرد دستش رو گذاشته رو زانوی زنه.
چارلز آره و اینجا یه جای درست و حسابی واسه زانو هم هست.

دستش را روی زانوی آماندا می گذارد. آماندا متوجه نمی شود.

آماندا این از دور شبیه من نیست.
بابی این داستان ماست.

دستش را روی زانوی مریل می گذارد. مریل از خواب بر می خیزد.

مریل قرص سبزم رو خوردم؟
هلنا هر وقت مادر رو بیرون میارم...
کوئنتین واسه اون خیلی شرم آورده.
لی (علاقه مند) مثل این چیزای توی تلویزیونه.
کوئنتین فقط باید بعدش جبران کنم.

به قصد مراقبت به زانوی لی ضربه می زند.

هلنا تنها فرصتی که می تونم واسه مادر یه شب بیرون برنامه بذارم، اونم وقتی کریستوفر تو جلسه حیات وحشه...

جوآن در عجبم اون لیدی فینگرها از پشت کاناپه افتادن پایین؟
آماندا چرا هی سعی می کنن بهت حمله کنن؟ ما به اونا نمی رسیم! و هرگز تو زندگیم تو یه تئاتر عمومی ننشستم و اجازه ندادم یه مرد...

او دستی را روی زانوی خود کشف می کند.

این چیه؟

چارلز چی؟

آماندا (دستش را کنار می زند) همه می تونن ما رو ببینن.

چارلز شوهرت نمی تونه. اون تو بُنه.

آماندا حتماً آدمایی اینجا هستن که ما رو می شناسن.

جوآن (به چارلز و آماندا نگاه می کند) اگه پسره مراقب نباشه، دختره قراره همه جا شکلات آب شده گیرش بیاد.

چارلز (دستش را عقب می برد) همه اونا دارن نمایش تماشا می کنن.

جوآن (دوباره به چارلز نگاه می کند) قبلا اونو جایی دیده بودم، نه؟

آماندا (دستش را پس می زند) به نظر نمیاد داری نمایش رو نگاه می کنی.

چارلز دارم به یه چیزایی فکر می کنم. این همون چیزیه که واسه اش تئاتر میری - مجبور بشی فکر کنی.

آماندا بله، ولی نباید به این موضوع فکر کرد.

چارلز چی؟

آماندا خودت می دونی.

- چارلز نمی‌دونی دارم به چی فکر می‌کنم.
- آماندا کاملاً می‌دونم داری به چی فکر می‌کنی.
- چارلز به حیات وحش فکر می‌کنم. این شب حیات وحش من با ماسماسک کریستوفره.
- آماندا خب انقدر بلند فکر نکن. همه می‌شنون.
- هلنا چرا اونا هیچ‌وقت زوج‌های خوشبختی رو نشون نمیدن که با هم بیرون میرن، مته من و کریستوفر؟

او دست مشتاقی روی زانوی جوآن می‌گذارد.

- جوآن (نچواکنان، به هلنا) چیه؟
- هلنا (به آرامی، به جوآن) چیه؟ (متوجه می‌شود که دستش روی زانوی جوآن است.) اوه. (آن را برمی‌دارد).
- کیث خیلی خب، پس همه هوشیار و مشتاقن؟

مریل خروپف می‌کند.

بابی اوه، برکت بده!

کیث یکی گم شده.

مریل دوباره خرخر می‌کند و بیدار می‌شود.

مریل (نچواکنان به بابی) چیه؟ (به خودش) من کجام؟ این امشب یا دیشب؟
خب، بیاین حلش کنیم. ساعت نه شب سوار هواپیما شدیم. ولی ساعت
نه شب به وقت گرینویچ، ساعت چهار صبح به وقت لندن. یا ساعت چهار
بعدازظهره؟ هی، یه دقیقه صبر کن. الان دیروزه!

کیث اونو ندید بگیر. بقیه شون چطوره؟

چارلز جلل خالق! این چیه؟

آماندا (خیره به صحنه) چی چیه؟

چارلز یه زانوی دیگه!

آماندا (دستش را برمی دارد) تازه داشتم علاقه مند می شدم...

هلنا (نگاه به صحنه) مرده وسواس داره! چرا به یه چیز دیگه فکر نمی کنه؟ چرا
مثه کریستوفر سرش به حیات وحش گرم نمیشه؟

کیث آروم بگیر، پس، آروم بگیر. فقط یه صفحه دیگه قبل اینکه به خنده بعدی برسیم.

سکوت. مردم دارند علاقه مند می شوند.

یه خوبش. آفرین...

بدون اینکه آگاهانه مورد توجه دیگران قرار گیرد، آنها را با
ظرافت با روزنامه تا شده ای به سمت خنده هدایت می کند.

بله، ادامه بده، ادامه بده، بالاخره داریم می رسمیم.

هلنا (تصدیق می کند) یه لبخند حسابی خوشگل ازش می گیره.

چارلز (به صحنه نگاه می‌کند) یه جفت زانوی زیبا.
 جوآن پسر نسبتاً خوش برخورد.
 کوئنتین کسب‌وکار خوب با روزنامه‌رول شده.
 هلنا این فقط یه تغییر خوب ایجاد می‌کنه که واسه یه بار هم شده بیاید تئاتر
 و چند تا آدم خوب ببینید که رفتار خوبی دارن.
 کیث و ... اینجا میاد.

اما در همان لحظه درهای پشت باز می‌شوند و راهنمای
 سالن با رجینالد، همسر او آیلین و دختر هفده ساله به شدت
 خودآگاه‌شان‌وندی ظاهر می‌شوند.

رجینالد (با صدای بلند رو به راهنمای سالن) شروع شده؟

همه برمی‌گردند تا ببینند.

آیلین (با صدای بلند) هس!

رجینالد (با صدای بلند در حال توجه) اوه. (به آرامی) متأسفم.

کوئنتین (به خودش) خب، این باید یه کمی ذهن ما رو از مسائل دور کنه.

رجینالد و خانواده‌اش در راهروی پشت سر راهنمای سالن با هر
 تلاشی برای نامحسوس و ساکت بودن می‌خزند.

کیث (به خودش) نه نه! بفرمایید تو، بیا تو! از دیدنتون خوشحالم. واسه شما یه مقداری تو فر گرم کردیم.

در حالی که راهنمای سالن سعی می‌کند بلیت‌ها را بخواند،
رجینالد و خانواده‌اش در راهرو منتظر می‌مانند.

راهنمای سالن (با صدای بلند غر می‌زند) پس این چیه؟ کیو؟ نه... جی؟
نمی‌دونم. نمی‌تونم تو تاریکی بخونم.

آیلین (به خودش) می‌دونستم شروع میشه.

وندی (به خودش) همه خیره میشن!

بابی اوه، فقط به اونا نگاه کن! مهمونی خانوادگی شاد و دوست‌داشتنی.

رجینالد می‌دونستم جایی واسه پارک پیدا نمیشه. بهش گفته بودم!

آیلین (به خودش) می‌دونستم جایی واسه پارک پیدا نمی‌کنه. بهش گفتم!

بابی معتقدم این هدیه جشن تولدشه!

وندی تولد؟ ترجیح میدم مراسم خاک‌سپاری داشته باشم!

راهنمای سالن (در جستجوی ردیف) چی گفتم؟ گفتم F...؟ واسه این کار
رادار نیاز دارید.

کیث (با حوصله) F؟ پشت E. جلوی G...

راهنمای سالن (به آرامی رو به کوئنتین) شما F هستی عزیزم؟

کوئنتین به طور خودکار از جایش بلند می‌شود و لی نیز از او
پیروی می‌کند.

کیث (با حوصله) نه، اون F نیست، G هست.

رجینالد و خانواده/اش شروع به هل دادن آن دو، اما تا جای ممکن نامحسوس می‌کنند.

کیث (خیلی صبورانه و بی‌سروصدا) این ردیف G هست... این ردیف G هست...
این ردیف G هست...

کوئنتین (حرف کنار صندلیش را می‌یابد، نجواکنان) این ردیف G هست.

رجینالد این ردیف G هست؟

راهنمای سالن (نجوا) اوه، ببخشید، عشق...

رجینالد و خانواده/اش شروع به هل دادن به سمت راهرو می‌کنند.

آیلین (نجواکنان به کوئنتین و لی) متأسفم. معذرت...

رجینالد (نجواکنان، به همین ترتیب) بگو معذرت می‌خوام. بگو معذرت می‌خوام...

جوآن چرا اونا نمی‌شینن؟

راهنمای سالن بفرمایید عزیزم.

راهنما به آنها ردیف E را نشان می‌دهد و جوآن بلند می‌شود تا آنها رد شوند.

کیث (با صبر و حوصله و بی سروصدا) برنامه.

رجینالد (نچوا/کنان) ببخشید... عذر می‌خوام...

کیث برنامه.

آیلین (نچوا/می‌کند) با عرض پوزش... خط زرد دوتایی...

کیث (هنوز هم با صبر و حوصله و بی سروصدا) برنامه.

راهنمای سالن (زمزمه‌کنان) برنامه؟

رجینالد اوه، برنامه.

او به سختی به راهرو برمی‌گردد تا یکی بخرد.

ببخشید، متأسفم...

کیث (با حوصله و بی سروصدا) تغییر کرد؟ خوبه. انگاری فقط یه اسکناس بیست پوندی داشته باشی... چرا این جور کارها رو قبول می‌کردم؟ چرا اونجوری که پدرم گفت حسابدار نشدم؟ درسته، ردیف F رو پیدا کردی، یه برنامه گرفتی.

راهنمای سالن می‌رود. رجینالد در تلاش برای بازگشت به نزد خانواده‌اش است.

کیث پس می‌تونی بشینی و دست از نابود کردن زندگی من برداری؟ نه، نمی‌تونی، می‌تونی چون که...

آیلین و وندی درمی‌یابند که تنها دو صندلی خالی وجود دارد.
هر سه در حالی که در مورد این سوال بحث می‌کنند، خم
می‌شوند.

آیلین (نجوا می‌کند) فقط دو تا مونده!

رجینالد (نجوا) چی؟

آیلین (نجوا می‌کند) صندلیا! فقط دو تا!

کیث (با حوصله و بی‌سروصدا) جایی مشکلی هست. پس الان چه کار می‌کنید؟
شما درست به نقطهٔ اول برگردید. تک تک شواهد رو دوباره بررسی کنید.

آنها ته بلیت‌های خود را بررسی می‌کنند.

ته بلیت‌ها. خوبه. تو این ته بلیت‌ها سرنخی نیست؟

رجینالد (نجوا) G. اونا G هستن.

کیث ردیف G. البته. از اطرافیا پرسید این ردیف G هست یا نه.

رجینالد (زمزمه به هلنا) این ردیف G ته؟

کیث یه تحقیق در شرف انجامه.

هلنا به دنبالش ته بلیت خود می‌گردد.

جوآن (نجواکنان به هلنا) عزیزم چیه؟

هلنا (نجواکنان به جوآن) این ردیف Gئه؟

کیث و، بهشتی خوب، به هیچ وجه ردیف G نیست.

جوآن حرف را در انتهای ردیف پیدا می‌کند.

جوآن (نجواکنان به هلنا) F.

هلنا (نجواکنان به رجینالد) F.

رجینالد (نجوا) F؟

کیث بله. F.

رجینالد (به آیلین و وندی) F. ما تو Fیم.

کیث پس ردیف G کجاست؟ ردیف G همون جایه که قبلاً بودین.

رجینالد و خانواده‌اش برای بازگشت به راهرو تلاش می‌کنند.

رجینالد (نجواکنان به جوآن و هلنا) خیلی متأسفم...

آیلین (نجواکنان، به همین ترتیب) ببخشید... ببخشید...

آنها به ردیف G فشار می‌آورند، کوئنتین و لی را پشت سر می‌گذارند و به یک صندلی خالی می‌رسند.

رجینالد (نجواکنان به کوئنتین و لی) خیلی متأسفم... خیلی عذر می‌خوام...

آیلین (نجواکنان، به همین ترتیب) خط زرد پهن...

کیث و حالا همه چیز از بد به بدتر پیش میره.

رجینالد (نجواکنان، به همین ترتیب) فقط یه دونه جا اینجاست!

رجینالد و خانواده‌اش تا جایی که می‌توانند اطراف تک صندلی می‌چرخند و به مشکل فکر می‌کنند.

کیث بله، فقط یه صندلی خالی تو ردیف G وجود داره. این خیلی شبیه زندگی منه! اما تسلیم نمی‌شید. تو تاریکی با ناامیدی کامل رو زمین دراز نمی‌کشید. شما بین خودتون مشورت کنید. شما با جدیت تحقیقات خودتون رو دنبال می‌کنید.

رجینالد (نجواکنان به چارلز) با عرض پوزش، اینا ۱۵ و ۱۶ هستن؟

چارلز به اجبار بلند می‌شود و شماره صندلی‌ها را پیدا می‌کند.

چارلز (نجواکنان به رجینالد) ۱۵. ۱۵ و ۱۶.

رجینالد (نجوکنان به چارلز) فکر می‌کنم شما جای ما نشستین.

چارلز (نجوا می‌کند) جای شما؟ (جیب‌هایش را به دنبال ته بلیت‌ها لمس می‌کند.)

کیث شما پرونده‌هاتون رو واسه اسناد و قراردادهای جستجو می‌کنید.

چارلز (آنها را پیدا می‌کند و زمزمه می‌کند) ۱۵ و ۱۶.

رجینالد (نجوا) ۱۵ و ۱۶؟

او ته بلیت‌های خود را به چارلز نشان می‌دهد.

رجینالد (نجوا) ۱۵ و ۱۶.

کیث حالا چی؟ تو می‌جنگی. وکلا رو احضار کنید. یه دشمنی شروع می‌شه که با خونواده‌هاتون نسل به نسل ادامه پیدا می‌کنه تا جون نوه‌ها و نتیجه‌هاتون رو بگیره که هنوز متولد نشده‌ان. وگرنه می‌پرسی...

رجینالد (نجواکنان، مثل همیشه مودبانه) ۱۵ و ۱۶ G؟

چارلز (نجواکنان به همین ترتیب) ۱۵ و ۱۶ F.

کیث آه.

رجینالد (نجواکنان) فکر می‌کنم این G باشه.

کیث من فک می‌کنم این G نه.

چارلز (نجوا می‌کند) این F نه.

کیث خیال نکنم، میوه گندیده.

رجینالد (نجوا) فکر می‌کنم این F باشه.

هلنا (نجوا می‌کند) این F نه.

چارلز (نجوا می‌کند) این F نه؟

هلنا (نجوا) F.

جوآن (زمزمه می‌کند) F. این F نه. ما تو Fیم.

کوئنتین (نجوا می‌کند) این G نه.

بابی (با حالت کمک نجوا می‌کند) این I هست. ما تو I هستیم.

مکت، در حالی که چارلز به این موضوع فکر می‌کند.

کیث حالا کل ملت درگیرن. پس چی میشه؟ جنگ داخلی؟

چارلز (نجواکنان به آماندا) ما رو صندلی‌های اشتباهی نشستیم عزیزم.

آماندا (غرق بازی نجواها) چی؟ اوه...

چارلز و آماندا وسایل خود را جمع می‌کنند.

کیث می‌بینی؟ تنها چیزی که لازمه کمی حسن نیت و درک متقابل. و اختلاف دیگه‌ای وجود داره که مسالمت‌آمیز حل شده، بدون توسل به خشونت و خون‌ریزی بسیار محبوب نمایشنامه‌نویسان.

چارلز (نجواکنان به رچینالد) خیلی متأسفم.

رچینالد (نجواکنان به چارلز) با نهایت پوزش.

چارلز (به سمت هر چهار نفری که باید برای رسیدن به ۱۵ و ۱۶ F پیش بروند) ببخشید... پوزش... عذر تقصیر... شرمندهام...

آماندا (نجواکنان، به همین ترتیب) متأسفم... ببخشید... عذر می‌خوام... ببخشید...

کیث حالا کت هاتون رو در بیارید. خودتون رو راحت کنید. خیلی خب؟
فوق العاده است.

رجینالد و آیلین بالاخره در ۱۵ و ۱۶ G و وندی در ۱۴ G مستقر شده‌اند. تماشاگران اکنون طبق پلان ۳ انتهای نمایشنامه آرایش پیدا کرده‌اند، به طوری که وندی در کنار لی نشسته است که با تمام وجود به او خیره شده است.

کیث ضمناً، اون بیرون، تو نمایشنامه من، جهان فراموش شده، زندگی ادامه داره.
بابی (در حال برگشت به صحنه) بله، حالا ما کجا بودیم؟

رجینالد پس همه اینها چیه؟

آیلین اون آدم‌ها کی ان؟

کیث از آخرین دیدارمون خیلی اتفاق‌ها افتاده. زمستون جاشو به بهار داده. شخصیت‌های جدید اومدن، تیکه‌های جدید داستان اومده و رفته.

کوئنتین (ناگهان با سوءظن وحشتناکی درباره وقایع روی صحنه مواجه شده) یه لحظه...

کیث اوه، حالا چیه؟

کوئنتین این رودی نیست. (برگه‌ای در برنامه خود پیدا می‌کند) این همون هنرپیشه علی‌البدله! ما تموم غروب اینجا نشسته‌ایم و مشغول تماشای این علی‌البدله‌ایم!

کیث خوبه؟ درست فهمیدی؟ الان خوشحالی؟

کوئنتین اوه، این مسخره است! (با لی زمزمه می‌کند). بیا. به جاش میریم و شام می‌خوریم.

بلند می‌شود تا برود؛ اما لی همان جایی که هست باقی می‌ماند.
او چنان غرق در وندی است که متوجه رفتن کوئنتین نمی‌شود.

کیث آره، شما برید و شام بخورید، اینجا کسی رو نمی‌خواد که از چیدمان
صحنه ناراحت باشه.

لی (با تأخیر می‌چرخد) چیه؟

کیث هیچ چی. فراموشش کن. اگر اون انتخاب بازیگر رو دوست نداره، کاملاً
حق داره که بره. فقط تا زمانی که نخواد...

کوئنتین با کوبیدن درها خارج می‌شود.

کیث ... درها را بکوبید.

لی دوباره خلسه خود درباره وندی را از سر می‌گیرد.

کیث خیلی خب. حالا همه ما باید خیلی سخت تمرکز کنیم. پس همه مون باید
به روبه‌رو نگاه کنیم...

آیلین نمی‌تونم اینو قبول کنم. نمی‌دونم چه خبره. هیچ وقت به دستش نمیاری.

کیث وحشت نکن. کمی آماده‌سازی اضافی، این همون چیزیه که نیاز داری.

رجینالد نیمه تمومه. می‌دونستم اینم فاجعه میشه.

کیث ناامید نشو. اگه همه ما توجه کنیم...

وندی وقتی همه خیره شدن نمی‌تونم فکر بکنم!
کیث کسی خیره نیست.
لی اوه خدا ، بذار سرش رو برگردونه.
وندی (سر خود را برمی‌گرداند ، سپس سریع به صحنه نگاه می‌کند) اون خیره شده.
کیث اگر هیچ توجهی بهش نکنی ، خیره نمیشه.

وندی نگاه سریعی به لی می‌کند.

کیث ببین ، اگه نمی‌تونی درست رفتار کنی ، باید تو رو از خودم جدا کنم.
رجینالد (از توجه لی به وندی آگاه می‌شود) اوه نه. وای نه. من ۱۵ پوند واسه با کله رفتن تو اون ندادم.

او اصرار دارد که جایش را با وندی عوض کند.

وندی حالا چیه؟
آیلین حالا اون کجا میره؟
رجینالد چهل و پنج پوند ، به علاوه نوشیدنی و تنقلات.
وندی (ایستاده) وای خدا ، من سه متر و نیم قدمه.
لی اوه خدا ، عرضشم سه متر و نیمه.

کیث متأسفم؛ اما این به نفع خود شماست.

رجینالد به اضافه یه وعده غذا.

کیث بله، بله.

رجینالد به علاوه برگشتن و پیدا کردن ماشین که غل و زنجیر شده.

آیلین حالا بابت چی شکیه؟

کیث هیچ چی.

وندی از اینکه سرش با هم بحث کنیم متنفرم!

کیث به اندازه کافی منصفانه است. پس همه مون می تونیم سر جهامون بشینیم...

جوآن (به چارلز نگاه می کند) می دونم کجا دیدمش! اون با کریستوفر تو هیأت مدیره حیات وحشه!

کیث بله، هرگز این مهم نیست.

جوآن عجیبه - فکر می کردم امشب جلسه حیات وحش بود.

کیث هست، هست، اما الان نمی تونیم به مشکلات شخصی خودمون فکر کنیم. پس بیا خلاصه اش کنیم. (او صحنه را نشان می دهد.) این یکی فعاله، اون دو عاشقن، یکی دیگه با بادی در گلو. حالا...

کوئنتین وارد می شود.

کیث چیه؟ واسه چی برگشتی؟

افراد مختلف سر جای خود می‌چرخند تا ببینند که کوئنتین به
صندلی خود برمی‌گردد.

کیث همه سر برنگردونید! خودشه!
کوئنتین (نجواکنان به لی) فکر کردم داریم میریم؟

همه برای تماشا برگشته‌اند به جز لی که سعی می‌کند وندی را
در آن سوی رجینالد ببیند و وندی که سعی می‌کند دیده نشود.

کیث دست بجنبون پس. بیا حل و فصلش کنیم.
کوئنتین (با لی زمزمه می‌کند) فکر کردم داریم میریم.
کیث بچرخ!
وندی بچرخ!

لی ناگهان متوجه شده که او را مورد خطاب قرار می‌دهند و رو
به کوئنتین می‌شود.

لی (نجواکنان به کوئنتین) چیه؟
کیث فکر کرد رفتی.
کوئنتین (نجواکنان به لی) ما میریم یا نه؟
لی (نجواکنان به کوئنتین) اوه... خوب...

کیث اون نمی‌خواد.

کوئنتین (نجواکنان به لی) چی؟

کیث اون نمی‌خواد!

وندی آره. تنهاش بذارید!

لی من کاملاً...

کوئنتین (نجواکنان به لی) تو چی هستی؟

کیث می‌خکوب. اون می‌خکوب‌شده.

کوئنتین (نجواکنان به لی) می‌خکوب‌شده؟

کیث بله! می‌خکوب‌شده! مردم می‌خکوب این نمایشنامه می‌شن، می‌دونی. مردم رو دیدم که می‌خکوب شدن.

وندی پدرش مته پدر من بده.

کوئنتین (نجواکنان به لی) منظورت اینکه ازش لذت می‌بری؟ (لی نجواکنان به کوئنتین) خوب ... می‌دونی...

وندی بله! داره لذت می‌بره!

کیث همه ما ازش لذت می‌بریم!

وندی من ازش لذت می‌برم!

او خنده‌ای ناگهانی می‌کند. بقیه به سرعت به سمت صحنه برمی‌گردند.

آماندا چیه؟

جوآن چیه؟

رجینالد چیه؟

کیث بله! می‌بینی؟

کوئنتین آه، خوب - اگه این همون مدل چیزاییه که دوست داری.

او دوباره روی صندلی خود می‌نشیند.

کیث لطف داری. حالا. همه تماشا می‌کنن؟ همه گوش میدن؟ خنده دیگه‌ای تو راهه. صبر کن، منتظر...

خنده از بابی، آماندا، چارلز، لی و وندی.

رجینالد اون حرفت شوخی بود؟ اون پونزده پوند واسه سروکله‌زدن؟

آیلین اونا این روزها به هر چیزی می‌خندن.

جوآن اوه، می‌دونم. این یه کم‌دیه.

هلنا اما چرا اونا نمی‌تونن آروم‌تر بخندن؟ واسه بقیه اسپویلش می‌کنن.

کیث بد نیست. آفرین. خیلی خوب. خیلی خوب، الان یه ذره غمگین میشه.

خنده ناگهانی خیلی بلندتر از همه به‌جز کیث، رجینالد و مریل که هنوز خواب است.

کیث چیه؟ چه چیزه خنده‌داریه؟
 رجینالد (ناگهان می‌خندد) در واقع، کلاً خنده‌داره.
 کوئنتین فکر می‌کنم اینجا یه کمی سرگرم‌کننده است.
 چارلز شوخی با زانو رو دوست دارم.
 آماندا چیزه خیلی خنده‌داری در مورد مردی با دو دست وجود داره.
 جوآن آه، خوب، اگه کم‌دی باشه... (او می‌خندد).
 هلنا (لبخندش ناپدید می‌شود) نه، خیلی ناراحت‌کننده است وقتی شروع می‌کنی درباره‌اش فکر کنی.

خنده دیگر. از همان افراد. بار دیگر رجینالد در اواخر می‌پیوندد.

آیلین آه، اون دیگه نیست!
 وندی اوه خدا، لطفاً اجازه نده بخنده!
 رجینالد (کل نگرش او در حال تغییر است) این خیلی خنده‌داره!
 کیث (گیج) دوست نداری جوک رو واسه من تعریف کنی، درسته؟

رجینالد منجر به خنده بعدی می‌شود و در ادامه یک دور تشویق می‌شود. مریل از خواب بیدار می‌شود. سرپا می‌شود و شروع به رفتن می‌کند، یک مشتری راضی.

مریل نمایش عالی. اجرا عالی. بعدش چی؟

بابی دوباره او را می‌نشاند.

کیث خوب، واسه قلب شکسته‌اش خلیه. اگه اونا به بدبختی‌هاش
بخندن...

خنده دیگری از همه به جز مریل، کیث و هلنا.

کیث اونا روانی‌ان!

در واقع رجینالد پس از پایان خنده دیگران ادامه می‌دهد.

کیث اوه عزیزم.

آیلین هیچ وقت جلوش رو نگیر.

کیث این مته یکی از اون دزدگیرهاییه که نمی‌تونن خاموش کنی تا وقتی مردم
روز دوشنبه برگردن.

لی خدایا، پدر و مادر!

وندی این مرد رو نمی‌شناسم! پدرم نیست! تو بیمارستان جابه‌جا شدن!

مردم به جای دیدن صحنه، شروع به تماشای رجینالد می‌کنند
و از خنده‌های او می‌خندند. آیلین با نارضایتی نگاهش می‌کند.
وندی چهره خود را پنهان می‌کند.

بابی آه، یکی حسابی با خودش حال می‌کنه!

چارلز این بهتر از نمایشه!

جوآن دوست نویسنده، توقع دارم.

هلنا همه این خونواده‌های خوشبخت! با تمام قوا داشتن اوقات خوش، با هم
بودن... (او گریه می‌کند)

کیث (تسلیم‌شده) بهتره اسمش رو روی صورت حساب بذاری. همه صندلی‌ها
رو بچرخونی... بازبین‌ها رو برگردونی... گروه بازیگری از یه گروه- بدون
صحنه‌پردازی- تهیه‌کننده باید خوشحال باشه.

ناگهان خندیدن رجینالد متوقف می‌شود و به صحنه اشاره
می‌کند.

رجینالد دست نگه‌دار! صبر کن!

همه به سمت صحنه برمی‌گردند تا ببینند قضیه چیست.

اون یکی! اون مرده!

بابی و چارلز (با هم) کی؟

رجینالد اون! به همسرش دروغ گفته!

جوآن اوه نه!

چارلز خُب، دروغ نیست، دقیقاً...

وندی بله - اون گفت قراره تو جلسهٔ کمیته باشه!

هلنا درسته. اون گفت.

چارلز خُب...

رجینالد اون تو جلسهٔ کمیته نیست!

چارلز نه، ولی...

هلنا اون اینجاست!

چارلز بله. خوب، آره.

بابی اوه اوه! / اوه اوه!

مکث. همهٔ آنها به غیر از مریل که دوباره خوابیده است،
شگفت زده تماشا می کنند.

کیث اونا رو گرفت.

کوئنتین (مجنوب) اون باید یه چیزه دیگه اختراع کنه.

چارلز زنه اینو باور نمی کنه.

هلنا نه، اون هر چیزی رو باور می کنه.

آماندا فکر می کنم همه اش تقصیر منه، درسته؟

هلنا (گریه می‌کند) چطور می‌تونه همچین احمقی باشه؟
 کوئنتین در واقع اون با مردی زندگی می‌کنه که سرش به اون ماسماسک گرمه.
 کیث اما چرا حالا؟ چرا به این کمی؟
 جوآن عجولانه نتیجه‌گیری نمی‌کنه...؟

صدای او کم و محو می‌شود. همه آنها وحشت‌زده تماشا می‌کنند.

کیث (با آرامش) فکر می‌کنم اون باشه، می‌دونی. می‌خواد بپره سر نتیجه...
 درست... حالا!

تمام تماشاگران حتی مریل که ناگهان از خواب بیدار شده، از جا می‌پزند. مکث.

کیث نه، اون نیست.

مثل یک رهبر ارکستر به آنها اشاره می‌کند بنشینند. همه با یک آه فروکش می‌کنند.

آره، خودش!

به آنها اشاره می‌کند بایستند و همه مثل فنر می‌جهند. مکث.

نه.

آنها شروع به نشستن می‌کنند.

آره!

آنها دوباره مثل فنر می‌جهند. مکث.

لی نه، اون نیست - /ینه!

چارلز اون قراره...

کیث بله!

جوآن او، نه!

کیث او، آره!

بابی فقط اونجا واینستا!

آماندا حرکت کن!

تمام تماشاگران همزمان و متحد با هم حرکت می‌کنند، مانند
یک گروه کر، به سمت راست.

کیث قشنگه!

چارلز ایست!

همه آنها متوقف می‌شوند.

رجینالد برگردید!

همه آنها متحد به سمت چپ حرکت می‌کنند.

کیث معرکه!

آیلین ایست!

همه آنها متوقف می‌شوند.

بابی اونو بکش، دختر، بکشش!

کیث پاشدن برن!

همگی دست‌های خود را به صورت هماهنگ برای انجام یک حرکت کاراته بلند می‌کنند. مکث.

آماندا (با یک نگاه به چارلز) می‌تونه اون مرده باشه.

چارلز (با یک نگاه به آماندا) می‌تونه اون زنه باشه.

لی می تونه ما باشیم.

همه (به جز کیث) می تونه من باشم!

هلنا ...

وندی نه! نه!

هلنا پایین!

کیث نگهش دار!

همه آنها به دستور هلنا دست‌های خود را به صورت هماهنگ
کاراته پایین می‌آورند و بلافاصله پس از لغو کیث، دوباره آنها را
بالا می‌برند. صبر می‌کنند.

بابی (با خیالی آسوده) اوه...!

کوئنتین (به همین ترتیب) البته!

هلنا (به همین ترتیب) همش یه سوء تفاهم احمقانه بود!

کیث می‌بینی؟

همه آنها با خوشحالی می‌خندند. رو به هم‌دیگر می‌کنند و
دست‌های‌شان را روی بازوی هم می‌گذارند و هم‌دیگر را در
آغوش می‌گیرند.

چارلز کاملاً قانع شده بودم!

آیلین منم!

کوئنتین حتی من، واسه یه لحظه!

رجینالد منظورت اینه، اونا نکردن...؟ اونا نبودن...؟

لی نه، اونا تظاهر می کردن!

رجینالد اوه، می فهمم.

بابی داشتم می کشتمش!

هلنا داشتم می کشتمش!

آماندا چه تسکینی!

جوآن اونا هیچ وقت لکه های خون رو از رو روکش مبل ها پاک نکردن.

مریل خوب، مطمئناً این جراحی قلب رو شکست میده.

کیث فرزندانم، خدا خیرتون بده، برکت بهتون بده. دوستون دارم. بهتون برکت بده.

بابی این یه مهمونی فوق العاده است!

کوئنتین آدمای خیلی خوبین وقتی باهاشون آشنا میشی.

رجینالد طبقه بسیار خوبی از مردم اینجان.

لی این دختر رو دیده بودم...

وندی با این پسر آشنا شدم...

جوآن مته جنگه.

آیلین همه رو سرهم بندی کردی.

آماندا همه تلاشت رو کردی.

هلنا مشکلات خودت رو فراموش کردی.

کوئنتین فقط سرت رو بالا بگیر.

چارلز لبخند زدن رو ادامه بده.

رجینالد (آواز می‌خواند) « کمر رو بلرزون... »

همه (به جز کیث می‌پیوندند) قرش بده خشکه...

کیث (دستش را بالا می‌برد تا جلوی آنها را بگیرد) خوبه، ملت! صبر کنید! بیاید زیاده‌روی نکنیم!

آهنگ از خنده‌ها و کف‌زدن محو می‌شود.

هنوز پردهٔ اوله. بیاین یه جایی لش کنیم تا پردهٔ دو برسه.

بابی اوه، درسته! نمایش!

او دوباره رو به صحنه می‌شود.

کیث آخرین اسپاسم عاطفیه و همهٔ شما می‌تونید برید بیرون و یه نوشیدنی بزنید.

همه (به جز کیث و بابی) هورا!

بابی (با اشاره به صحنه) وای خدا!

آماندا چیه؟

کوئنتین کجا؟

هلنا کیه؟

همه آنها به دور صحنه می چرخند و نفس می کشند. متحیر
ایستاده‌اند.

کیث (با آرامش) خوبه؟ متأسفم. مقاومت نکرد. همه اینا به فروش بار کمک
می کنه. حالا، آخرین خنده کوچک...

لحظه‌ای مکث، سپس همه می خندند و می نشینند.

متشکرم.

چراغ ها خاموش می شود و تماشاگران شروع به تشویق
می کنند. به یکباره چراغ های پشتی تماشاخانه روشن می شود.

درها از پشت باز هستند و راهنمای سالن با سینی بستنی
موقعیت خود را پیدا کرده است. تماشاگران آن طرف اکنون
همه نشسته‌اند و مؤدبانه کف می زنند. همه مثل زمانی که
وارد می شوند، از غریبه های اطراف خود جدا هستند. خمیازه
می کشند و کش وقوس می آیند و عادی می شوند.

چارلز (به آماندا) خُب...

کوئنتین (به لی) خُب...

آیلین (به وندی) کاملاً، می‌دونی... منظورم اینه که یه جاهایی.

جوآن (به هلنا) بله، پس بهش گفتم، «چهل پوند و این شامل تحویل و نصب می شد.» گفت، «حیرت‌انگیزه...»

هلنا دماغش را فین و چشمانش را پاک می‌کند.

جوآن حال شما خوبه؟

هلنا خوبِ خوب.

جوآن گفتش: «این کاملاً حیرت‌انگیزه...»

او داستان را نامفهوم/ادامه می‌دهد. هلنا کیف دستی خود را باز می‌کند و ظاهر خود را مرتب می‌کند.

رجینالد خُب، نمی‌دونم، فکر کردم کامل بود، می‌دونی...

آیلین بله، فکر کردم این خیلی خوبه، خُب...

رجینالد (به وندی) تو چطور؟

وندی (نامفهوم) بله.

رجینالد چی؟

وندی (شرمنده/از بلند کردن صدا) گفتم، بله، دوست داشتنیه.

آیلین منظورم از این نوع نمایشه، نه؟

چارلز (به آماندا) خوب، سرعتی بریم سمت بار؟

آماندا (آرام به چارلز) صبر کن.

چارلز چیه؟

آماندا مطمئن شو اینجا کسی منو نمی‌شناسه!

او با احتیاط بقیه تماشاگران را بررسی می‌کند.

چارلز او، درست.

او با خوش‌رویی منتظر می‌ماند. کیث و کوئنتین ایستاده‌اند تا بروند.

کوئنتین (به لی) نه، شرم آورده. اون یکی نوشت. چی بهش می‌گفتن - نه یا ده سال پیش - مدرسه یا فاحشه‌خونه. هیچ‌وقت یکی دیگه‌اش انجام نشده...

کیث ناگهان دوباره می‌نشیند.

بابی (به برنامه خود نگاه می‌کند، رو به مریل) پونزده دقیقه. فقط می‌تونی تا اونجا بری و برگردی. (به کیث) او نه! کفش‌هاشو درآورده!

مریل همیشه وقتی می‌خوابم کفش‌هام رو درمیارم.

بابی بالای سر او ایستاده، در حالی که آنها را دوباره می‌پوشد.

بابی (به کیث) ماه غسل ما! روز دوم. شب عروسی مون رو کلا تو پان آمریکا گذروندیم!

کیث با لبخند دوباره از جایش بلند می‌شود تا خود را از این گفتگو بیرون بکشد.

کوئنتین (به لی برنامه را نشان می‌دهد) نه از اون جور چهره‌ای که می‌خوای تو صورت یه نویسنده بینی، نه؟

کیث دوباره می‌نشیند و صورت خود را پنهان می‌کند.

کوئنتین اما ازش لذت می‌بری، درسته؟

لی (با احتیاط) خُب، کاملاً دوست داشتم... (او در برنامه خود جستجو می‌کند.) ادامه بده. بهت می‌رسم.

کوئنتین عجله نکن - سفارش دادم. کیو کاملاً دوست داشتی؟

او از روی شانه لی نگاه می‌کند. لی با تلاش برای شنیدن چه چیزی، حواسش پرت می‌شود.

وندی در حال انجام دادن است.

رجینالد (ایستاده، به سمت وندی و آیلین) خب، فکر می‌کنم همه ما یه تیکه بستنی یخی شکلاتی گیرمون اومد.

وندی (به طور نامفهوم) یکی نمی‌خوام.

رجینالد چی؟

وندی گفتم یه دونه نمی‌خوام.

آیلین (گیج) یکی نمی‌خوای؟

وندی تو یکی داری. اینجا می‌مونم.

آیلین تولدته!

وندی (صورتش را با دستانش می‌پوشاند) وای خدا!

رجینالد سرش را به سمت آیلین تکان می‌دهد تا او را احضار کند و وندی را ترک کنند.

رجینالد سال دیگه خودمون جشن تولدش رو می‌گیریم... هیچ چیز با ارزشی رو پشت سر نذار.

آیلین وندی را به عقب هل می‌دهد. سپس او و رجینالد از کنار کوئنتین ولی عبور می‌کنند. آنها برای خرید بستنی یخی‌های شکلاتی خود پیش راهنمای سالن می‌روند. مریل اکنون ایستاده است، اما حرکت نمی‌کند.

بابی (به مریل) حالا چی؟

مریل

(به بابی) پام.

بابی

پات؟

مریل

پای چپم. یه چیزه لعنتی خنده‌دار گند زده به پای چپم.

کیث خم می‌شود و از روی زمین ردیف خود کفشی پیدا می‌کند.

بابی

(به کیث) اوه، خدا خیرت بده!

او کفش را از کیث می‌گیرد و به مریل می‌دهد که دوباره می‌نشیند تا آن را بپوشد.

بابی

(به کیث) همسرش فوت شده. می‌دونی - به خاطر مغز - چهارتا بچه - اما وقتی بهشون احتیاج داری کجان؟

چارلز

(به آماندا) فکر می‌کنی شاید بندو آب داده باشیم؟

او بلند می‌شود. آماندا با اکراه از این کار، پیروی می‌کند.

چارلز

بله. حدود نیم ساعت اول یا همون موقع، از حس زانوت کمی حواسم پرت شده بود...

هلنا می‌ایستد تا به آنها اجازه بدهد که بگذرند و چارلز برای نخستین بار او را به درستی می‌بیند.

چارلز اوه، سلام!

هلنا (سردرگم آرایش را کنار می‌گذارد) سلام... اوه، سلام...

چارلز من نکردم...

هلنا نه. نه.

چارلز و هنوز نشستی...؟

هلنا اینجا، بله.

چارلز خُب... چه غافلگیری!

هلنا بله! (به جوآن) مادر، این - آقای تال نیست؟ آقا و خانم تال؟

جوآن (می‌ایستد و با چارلز دست می‌دهد) بله، فکر می‌کنم ما...

چارلز فکر می‌کنم ما داریم...

جوآن شما با کریستوفر تو حیات وحش هستین.

چارلز درسته.

جوآن (به آماندا، در حال دست دادن) اما فکر نمی‌کنم که ما تا به حال، در واقع

...

آماندا (با خوشحالی) نه. نه.

هلنا (به آماندا) فکر می‌کنم ما داریم، مگه نه...؟ اوه، نه، ببخشید. تو نیستی...

هستی؟

آماندا (خندان) نه. نه. نه.

چارلز (به نرمی) نه، اون امشب نتونست از پشش بریاد. افسوس.

هلنا آه، چه غمگین.

چارلز بله، شما خوشتون اومد؟

هلنا فوق العاده بود!

چارلز شگفت انگیز!

آماندا فوق العاده!

چارلز به هر حال. خیلی خوبه که تو مسیر به شما برخورد کردم.

هلنا و جوآن شروع به حرکت به سمت خروجی می کنند. اما رجینالد و آیلین که هنوز در حال خرید از راهنمای سالن هستند، راه خروج آنها را مسدود کرده اند.

راهنمای سالن نوزده پوند و نود و پنج... نوزده پوند و نود و هفت... نوزده پوند و نود و هشت... وایسا...

چارلز به عقب به سمت آماندا برمی گردد، تمام خونسردی اش از بین رفته است.

چارلز (بی سروصدا) وای خدای من! اوه خدای من!

آماندا (بی سروصدا) اینو می دونستم! می دونستم!

جوآن (به هلنا) اسم همسرش رو نپرسیدم.

هلنا (با خوشحالی) نه. نه.

جوآن تو هم نگرفتی؟

هلنا نه. نه.

جوآن با مزه بود فکر می کردم امشب جلسه حیات وحش کریستوفره؟

هلنا (محکم) فکر کردم امشب جلسه حیات وحش کریستوفره.

جوآن خنده داره.

هلنا خیلی خنده داره.

راهنمای سالن نوزده پوند و نود و نه... وایسا...

رجینالد او، ادامه بده.

رجینالد و آیلین با بستنی یخی های شکلاتی بیرون می روند.
جوآن و هلنا آنها را دنبال می کنند.

کوئنتین کیه؟

لی چیه؟

کوئنتین کاملاً از کی خوشش اومد؟

لی او...

او در برنامه نامی را به کوئنتین نشان می دهد.

لی اون مرده.

کوئنتین اون مرده!

لی خب، می دونی...

کوئنتین اون یه هنر پیشه‌ی علی البدل بود.

لی اوه، ببخشید.

کوئنتین محکم می‌چرخد تا راه خروج را در پیش بگیرد. لی با آخرین نگاه ناامیدانه به وندی، او را دنبال می‌کند.

کوئنتین مهم نیست. واسه بعدش یه جایی تو اون جای کوچیک اون طرف جاده رزرو کردم. نمی‌دونم صدف دوست داری...

کوئنتین بیرون می‌رود. لی در آستانه‌ی خروج مردد است. چارلز و آماندا راه خود را در راهرو طی می‌کنند و در حالی که بی‌سروصدا بحث می‌کنند وندی آنها را تماشا می‌کند.

آماندا ما نمی‌تونیم تا آخر پرده‌ی دوم کنار اونا بشینیم!

چارلز خب، نمی‌تونیم پاشیم بریم وگرنه اونا فکر می‌کنن...

آماندا فکر می‌کنن چی؟

چارلز فکر می‌کنن، می‌دونی...

آماندا اونا فکر می‌کنن که حالا چی!

چارلز و آماندا بیرون می‌روند. وندی نگاه‌کنان به لی می‌ماند
و هنوز در درگاه مردد است. او به سرعت به عقب رو به جلو
برمی‌گردد. لی جرأت می‌یابد تا برگردد و روی صندلی اصلی
خود بنشیند.

لی (نا/امیدانه به وندی) ببخشید می‌تونم یه جورایی، از شما چیزی بپرسم؟

وندی (با اضطراب و استرس) چی؟

لی من، می‌دونید، فقط فکر کردم یه جورایی شنیدم که اونا گفتند تولدتونه.

وندی بله.

لی (شگفت‌زده و خوشحال) خارق‌العاده است! منظورم، مصادف بودنه!

وندی چی، تولدتون نیست؟

لی بله! ماه بعده!

وندی (همچنین شگفت‌زده و خوشحال) اوه، خارق‌العاده است!

بابی به لی و وندی به کیث اشاره می‌کند.

بابی (آرام رو به کیث) شیرینه!

کیث لبخند می‌زند و سرش را تکان می‌دهد. لی و وندی متوجه
آنها نمی‌شوند.

لی منظورم اینه که، می‌تونیم یه چیزی، می‌دونی، یه جورایی نوشیدنی تولد داشته باشیم، منظورم بعدشه.

وندی اوه، بعدش، خوبه، باید از این جور غذاها یا چیزی مثلش داشته باشم، با، می‌دونی.

لی بله، باید با این کار کنار بیایم خب، این گروه دراماته...

نا/امید می‌نشینند.

مریل (در حال ایستادن رو به بابی) خوبه. آماده واسه پرواز.

بابی (به کیث) باورت میشه دو ماه پیش این دوست پیرمون کف بیمارستان دراز کشیده بود و از نظر بالینی مرده بود؟

مریل خوب، این یه اجرای عالی بود، دخترجون.

بابی (به کیث) فکر می‌کنه تموم شده! وقتی بفهمه دوباره برمی‌گرده کف زمین!

مریل و بابی حرکت بسیار آهسته خود را به سمت درها شروع می‌کنند.

لی یا منظورم اینه می‌تونیم یه جورایی، می‌دونی...

وندی چی؟

لی خب... حالا برو.

وندی چی وسطش؟ منظورت اینه، فقط...؟

لی فقط یه جورایی ، می‌دونی...
 وندی ما نمی‌تونیم... منظورم اینه که نمی‌تونیم... ما فقط نمی‌تونیم یه جورایی ،
 می‌دونی... منظورم... سریع بیا ، پس.

وندی ولی خارج می‌شوند.

بابی (به کیث) کی می‌دونه ، ممکن واسه پرده‌ دوم برگردیم!

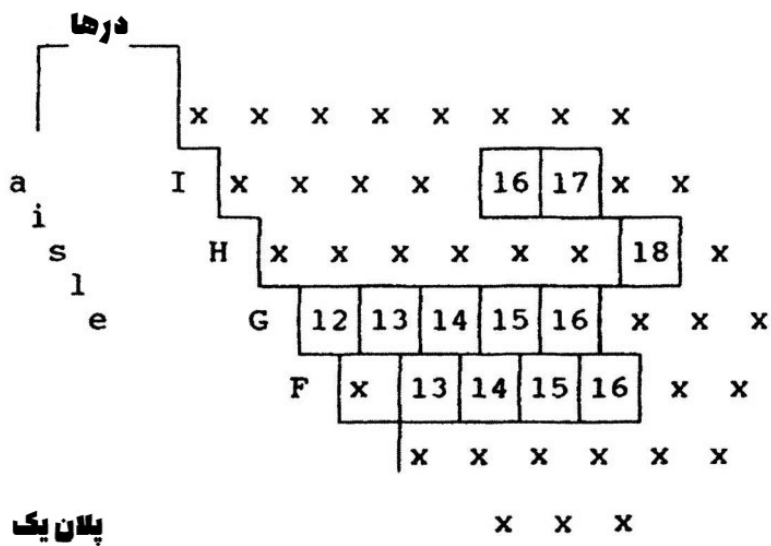
کیث لبخندش را کنترل می‌کند.

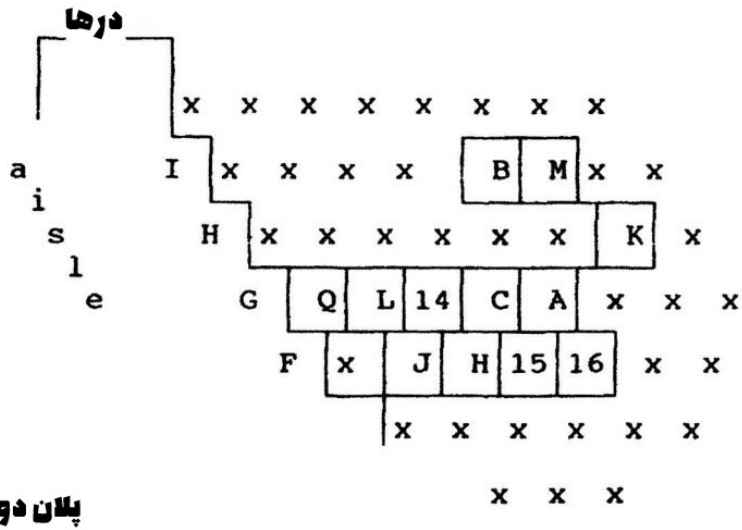
مریل پرده‌ دو؟ عالیه. دوستش داشتم.
 بابی (به کیث) اون عاشق پرده‌ دو بود!
 مریل پایان افتضاح.
 بابی اوه. پایانش رو دوست نداستی؟
 مریل به نظر می‌رسه هنوز نصف اجرا رو در پیش داری...

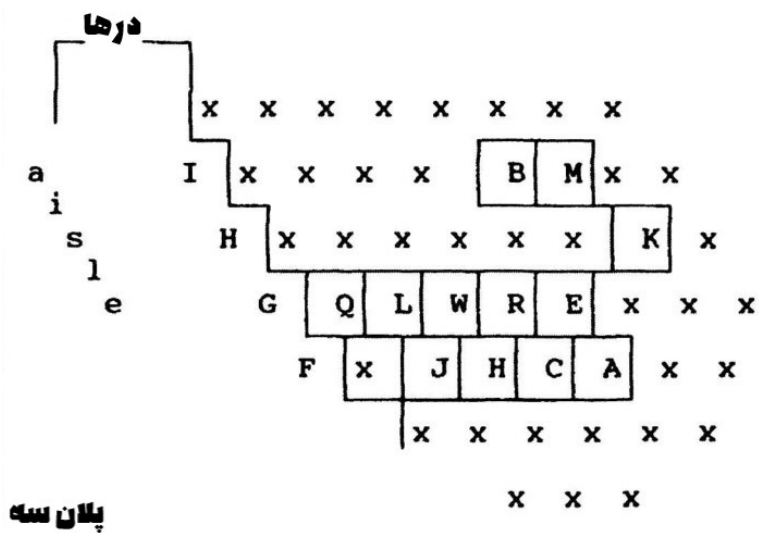
او به آرامی روی بازوی بابی شل می‌شود. کیث که توسط
 راهنمای سالن تماشا می‌شود، با ناراحتی روزنامه‌ای را باز
 می‌کند و پاهایش را روی صندلی‌های جلو می‌گذارد.

پرده.

پلان‌های پیشنهادی برای نشستن:







Audience: Michael Frayn

Translation: Massoud Khani



مایکل فرین در سال ۱۹۳۳ میلادی در لندن متولد شد و زبان روسی، فرانسه و علوم اخلاقی (فلسفه) را در کالج امانوئل کمبریج خواند. او کار خود را به عنوان روزنامه‌نگار در روزنامه‌های گاردین منچستر و آبزرور آغاز کرد. از نمایشنامه‌های برنده جایزه وی می‌توان به ترتیب حروف الفبا، ساختن و شکستن و شلوغ کاری موقوف اشاره کرد که همگی جوایز بهترین کمدی سال را دریافت کردند، در حالی که خیرخواهان به عنوان بهترین نمایشنامه سال انتخاب شد. دو نمایشنامه اخیر وی، کپنهاگ و دموکراسی نیز جوایز زیادی را

به دست آورند (از جمله تونی در نیویورک و جایزه مولیر در پاریس برای کپنهاگ). در سال ۲۰۰۶، سال‌های الاغی سی سال پس از اجرای آن در وست‌اند احیا شد. او چهار نمایشنامه آخر چخوف را ترجمه کرده، منتخبی از نمایشنامه‌های یک پرده‌ای و داستان‌های کوتاه او را تحت عنوان عطسه درام‌پردازی کرده و نخستین نمایشنامه بدون عنوان او را با عنوان غسل وحشی اقتباس کرده است. رمان‌های وی شامل به سوی پایان صبح (در ایالات متحده آمریکا، علیه آنتروپی)، نیرنگ آن، فرود روی خورشید، سربرگ و جاسوس‌ها است. آخرین کتاب او اثری فلسفی بود، لمس انسان. او با زندگی‌نامه‌نویس و منتقد، کلر تومالین ازدواج کرده است.